

عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۲۵)

جنگ عبدوس بن محمد با ابوالسرایا

بعد از شکست زهیر بن مسیب در مقابله با ابوالسرایا حسن بن سهل فرمانروای عراق عبدوس بن محمد بن ابی خالد که برخی از مورخان نام او را عبدوس بن عبدالصمد نوشته‌اند نامزد مقابله با ابوالسرایا نمود و او را با چهار هزار تن بجنگ ابوالسرایا فرستاد و دستور داد از آن راهی که زهیر بن مسیب و همراهان وی هزیمت نموده بودند نرود زیرا ممکن است سربازان او کشتگان لشکر زهیر را ببینند و در عزم آنان سستی راه یابد پس عبدوس با تفاق لشگریان خود به کوفه عزیمت نمود و در جائی بنام جامع در میان بغداد و کوفه بین او و ابوالسرایا جنگ سختی در گرفت و عده زیادی از افراد عبدوس در نهر فرات غرق شدند ، در این موقع ابوالسرایا با عبدوس روبرو شد و ضربتی بر سر عبدوس زد و او را کشت و برادرش هارون بن محمد ابی خالد و جماعتی از همراهان وی را اسیر گرفت (رجب سال ۱۹۹ هجری) .

مرگ ناگهانی ابن طباطبا و اقدامات بعدی ابوالسرایا

بطوریکه مورخان نوشته‌اند در این موقع محمد بن محمد بن ابراهیم بن اسماعیل معروف به ابن طباطبا که ابوالسرایا بنام او قیام کرده بود ناگهان فوت نمود برخی نوشته‌اند که ابوالسرایا برای نیل به مقصود خود که فرمانروائی و حکومت بلامنازع باشد ابن طباطبا را مسموم نمود و برای جلب توجه عمومی محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب را که کودک بود و امکان هیچگونه قدرتی برای

او متصور نبود بجاننشینی ابن طباطبا برگزید و مردم با او بیعت کردند پس از این واقعه ابوالسرایا نمایندگان خلافت آل علی را که درحقیقت از همدستان او بودند باین شرح بعنوان فرمانروا به شهرهای مختلف فرستاد .

ابراهیم بن موسی بن جعفر را به یمن و زید بن موسی بن جعفر را به اهواز و عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را به بصره و حسن بن حسن افسس را به مکه و جعفر بن محمد بن زید بن علی را با حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی والی واسط نمود .

بیشتر عمال ابوالسرایا تقریباً بلامنازع به شهرهای انتخابی دست یافتند و از اطراف و اکناف نامه‌های بسیار مشتمل بر فتوحات برای محمد بن محمد بن زید که ابوالسرایا بنام او به تبلیغ پرداخته بود میرسید از جمله مردم شام و جزیره برای او نامه نوشتند که ما سرطاعت تو داریم نماینده خود را باین سامان روانه کن تا بنام تو با او بیعت کنیم یا این ترتیب کار ابوالسرایا بالاگرفت و قدرتی بهم زد که موجب وحشت و اضطراب شدید حسن بن سهل فرمانروای عراق گردید .

در همین ایام محمد فرزند امام جعفر صادق نیز در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت خود خواند اهل مدینه با او بیعت کردند بعضی نوشته‌اند که محمد ابتدا مردم را به بیعت ابن طباطبا میخواند چون ابن طباطبا وفات یافت مردم را به بیعت خویش طلبید .

انگشتاش در بغداد

شهر بغداد نیز در این موقع بعلت ضعف و فتور حکومت سخت آشفته و ناسامان بود عیاران و آشوبگران این شهر پرجمعیت نیز از این وضع استفاده کرده و بقتل و غارت پرداختند این افراد بحدی گستاخ شده بودند که زنان و کودکان را آشکارا

میر بودند و در روز روشن بخانه ثروتمندان میرفتند و مطالبه پول گزاف مینمودند چنانچه از پرداخت پول مورد تقاضا خودداری میکردند زن و فرزندان را به زور میر بودند و بسا که دهکده‌ای را غارت میکردند و مسال و حشم و متاع مردم را در بازار بغداد میفروختند مردم نفرین شده بغداد نیز بی تکلیف هر روز با یکنفر بیعت میکردند و روز دیگر براو می‌شوریدند .

عدم تسلط و قدرت حکومت حسن بن سهل در عراق و بی اطلاعی مأمون خلیفه وقت که با خیال راحت در مرو بسر میبرد کار را بیش از حد تصور مشکل کرده بود .

در این میان حسن بن سهل مایل نبود برای جلوگیری از این وضع وسرکوبی مخالفان از خلیفه مدد بخواهد زیرا بنظر او ممکن بود حمل بر عدم لیاقت گردیده و نسبت بتعویض او اقدام گردد .

تنها راه چاره‌ای که بنظر حسن بن سهل رسید این بود که از ظاهر ذوالیمینین سردار با لیاقت ایرانی که در این موقع در رقه ناظر اوضاع بود کمک بخواهد و برای این اغتشاشات از تدبیر شایسته او استفاده نماید ولی مطلبی که موجب ندامت و تأسف و تألم تاریخی است و باید در اینجا بیان شود اختلاف نظر خاندان سهل و طاهر ذوالیمینین است که جریان آن در اوراق گذشته این تألیف نوشته شد .

این اختلاف نظر و یا بهتر بگوئیم خودخواهی طرفین به ضرر قطعی ایران و ایرانیان تمام شد زیرا بی تردید هر دو طرف آرزویی جز استقلال ایران و رهائی مردم این سامان از استیلای تازیان نداشتند فقط خودخواهی و برتری طلبی آنان باعث شد که ایرانیان در راه نیل به مقصود خود کمتر موفق گردند .

متأسفانه بعلمت همین اختلاف نظر که منجر به دشمنی شده بود طاهر ذوالیمینین

از یاری به حسن بن سهل خودداری نمود و دعوت او را اجابت نکرد حسن ناگزیر دست توسل بجانب هرثمه بن اعین سردار دیگر مأمون که در حلوان بود دراز کرد و نامه‌ای بوسیله سندی بن شاهک برای هرثمه فرستاد و از او برای رفع اغتشاشات عراق که روز بروز دامنه آن وسعت میگرفت استمداد نمود.

هرثمه نیز مانند طاهر از کمک به حسن بن سهل امتناع کرد ولی در این موقع نامه‌ای از طرف منصور بن مهدی که خود داعیه خلافت در سرداشت برای هرثمه رسید در این نامه از هرثمه درخواست شده بود که برای رفع شر ابوالسرایا که دامنه قدرت وی روز بروز با افزایش است اقدام نماید.

هرثمه با سوابق آشنائی و احترامی که بمنصور بن مهدی داشت با لشکریان خود برای رفع این مهم عازم بغداد شد.

جنگ هرثمه بن اعین با ابوالسرایا

وقتی هرثمه بن اعین به بغداد رسید مردم که از آشفته‌گی اوضاع بجان آمده بودند مقدم هرثمه را گرامی داشتند و در استقبال از او بیش از حد شادی کردند. حسن بن سهل نیز از هرثمه استقبال شایان توجهی بعمل آورد و کلیه افراد خود را در اختیار هرثمه گذاشت و نسبت بپرداخت هر گونه پول و مال که مورد نیاز هرثمه بود اقدام نمود.

با این ترتیب هرثمه با سی هزار تن برای جنگ و مقابله با ابوالسرایا بسوی کوفه رهسپار گردید.

در این موقع ابوالسرایا در کوفه درجائی معروف به قصر ضرتین اقامت داشت. با رسیدن هرثمه و لشکریان وی به کوفه جنگ سختی بین دولشگر اتفاق افتاد و بیشتر یاران ابوالسرایا در این نبرد کشته شدند و هرثمه فاتح و موفق وارد کوفه شد. و

ابوالسرایا شکست خورده از شهر بیرون آمد و بسوی واسط رهسپار گردید .
وی پس از آنند کسی توقف در واسط به اهواز رفت در اینجا حسن بن علی
بادغیسی معروف به مأمونی با وی جنگید و او را شکست داد و ابوالسرایا شکست یافته
به روستقباد بازگشت .

در اینجا حماد خادم معروف به کندغوش از جای وی با خبر شد و براو هجوم
برد و او را گرفت و همراه وی محمد بن محمد علوی و ابوالشوک غلامش را دستگیر کرد و
آنان را در نهروان نزد حسن بن سهل برد ابوالسرایا به حسن بن سهل گفت خدا
امیر را توفیق دهد مرا نگهدار ، گفت خدا مرا زنده نگذارد اگر تو را زنده گذارم .
پس فرمان داد تا او را کردن زنده و دوباره کردند و بر دو پل بغداد آویختند
ولی محمد بن محمد علوی را مقرب داشت و نوازش کرد و باو گفت بیمی بر خود راه
نده خدا لعنت کند کسی را که فریبت داد .

نارضائی مردم عراق از حکومت حسن بن سهل

هما نظور که گفته شد مردم عراق از فرمانروائی حسن بن سهل با توجه باین
گفتار که ایرانیان بوسیله فضل بن سهل بر مأمون خلیفه عباسی غالب گشته و کلیه امور
قلمرو خلافت را در اختیار گرفته اند سخت ناراضی و ناراحت بودند و این انتخاب را
نتیجه ضعف مأمون می شمردند بهمین جهت به هیچ وجه از حسن بن سهل و عمال
ایرانی در عراق اطاعت نمی کردند و هر روز اغتشاشی علیه حکومت حسن بن سهل بر پا
میشد قیام ابوالسرایا نیز با توجه و تدبیر منصور بن مهدی عباسی که خود داعیه خلافت
داشت فرو نشست .

از طرفی علویان برای قیام خویش موقع را مناسب دیدند و بطوریکه گفته

شد در هر شهری که یکی از بزرگان آنان اسم و آوازه‌ای داشت بنام خلافت آل‌علی قیام کرد .

در بغداد نیز هر روز بهانه‌ای برای آشوب بدست شورشگران می‌افتاد لیکن مأمون از همه این حوادث بی‌خبر بود این فتنه‌ها در درجه اول برای طرد و عزل حسن رخ میداد لیکن فضل بن سهل وزیر مأمون خلیفه عباسی که مرتب جریان وقایع و حوادث عراق بوسیله برادرش حسن باو گزارش میشد نمیگذاشت مأمون از جریان وقایع و علت آن آگاه شود و هر گاه برحسب تصادف خبری در این مورد به خلیفه میرسید اظهار میداشت که آن فتنه‌ها از جانب علویان برپا شده است .

قتل هرثمه بن اعین

هرثمه بن اعین سردار پر قدرت عرب وقتی وضع عربستان و عراق را با این نحو دید برخلاف رأی حسن بن سهل بسوی خراسان رهسپار گردید تا مأمون را از جریان اوضاع آگاه سازد ولی حسن بن سهل طی نامه‌ای مراتب را به برادرش فضل بن سهل اطلاع داد و تأکید کرد که اقدامات هرثمه را خنثی نموده و ترتیبی بدهد که قبل از ملاقات با مأمون نابود گردد ، بهمین جهت قبل از ورود هرثمه به خراسان فضل بن سهل مأمون را علیه هرثمه برانگیخت بطوریکه به مجرد ورود به مرو مأمون از هرثمه پرسید بچه علت بدون اجازه از عراق بخراسان آمده است هرثمه گفت از نقرسی که دارم و مرا ممکن اینست که جز در تخت روان راه روم و با مأمون به درشتی سخن گفت و یحیی بن عام بن سماعیل حارثی نیز با وی درآمد و گفت سلام بر تو بادای امیر کافران پس در حضور مأمون شمشیرها بر وی فرود آمد تا کشته شد آنگاه هرثمه گفت : این مجوس را (منظور فضل بن سهل بود) بردوستان و یاوران خود مقدم

داشتی مأمون فرمان داد تا پای هر ثمه را کشیدند و به زندانش بردند و سه روز حبس بود سپس بقتل رسید .

اعلام ولیعهدی حضرت رضا

موضوع اعلام ولیعهدی حضرت علی بن موسی الرضا امام هشتم شیعیان بوسیله مأمون خلیفه عباسی یکی از اقدامات عجیب و قابل تقدیس فضل بن سهل وزیر با تدبیر و مقتدر مأمون بشمار میرود .

با در نظر گرفتن مخالفت‌های مستمر عباسیان و علویان این الفت تاریخی یکی از نقش‌های مهم و برجسته مدافعات ملی در تاریخ جهان محسوب میشود (۱) که با تدبیر و بوسیله ایرانیان بمورد اجرا گذارده شد هر چند نتیجه کلی و نهائی از آن گرفته نشد و عاقبت منجر به قتل فضل بن سهل و حضرت رضا (ع) گردید ولی از نظر تحول فکری و بخصوص تغییر مسیر سیاست حکومت عباسیان مغرور و برگزیدگان پرچم سبز بجای پرچم سیاه دولتی و دیگر موارد آن از هر لحاظ قابل توجه و بحث میباشد .

جریان این واقعه تاریخی را برخی از مورخان چنین نوشته اند که فضل بن سهل خواست خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان رساند بنا بر این پس از فتح بغداد و استقرار حکومت به مأمون گفت : (نذر کرده بودی به مشهد من و سوگند آن خورده که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی ولیعهد از علویان کنی و هر چند برایشان نماید تو باری از گردن خود بیرون کرده باشی و از نذر و سوگند بیرون آمده مأمون گفت سخت صواب آمد و کدام کس را ولیعهد کنیم گفت : علی بن موسی الرضا علیه السلام که امام عسراست و به مدینه میباشد)

۱ - نگارنده (در کتاب تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان) به تفصیل این موضوع را مورد بحث قرار داده است .

برخی دیگر نوشته‌اند که فضل بن سهل جریان قیام مردم عربستان و عراق را نزد مأمون بازگو نمود و اظهار داشت تمام این اغتشاشات زیر سر علویان است و اگر تو یکی از آنان را به ولیعهدی انتخاب نمائی تمام سروصداها از بین خواهد رفت و اگر این کار انجام نشود کار خلافت مختل گردیده و بیم آن میرود که از دست تو بیرون رود .

مأمون برای مواجهه با این بحرانها و موقع خطرناک و بامید خاتمه دادن به فتنه و طغیانها رأی فضل را پسندید و علی بن موسی الرضا (ع) را که در بین علویان از همه فاضلتر و پرهیزکارتر بود برای ولیعهدی برگزید و مقرر داشت پنهانی یگنفر به مدینه رفته و آن حضرت را به مرو دعوت نماید ، فضل بن سهل پس از گرفتن دست خط از خلیفه یکی از خویشان خود را بنام رجاء بن ابی الضحاک به مدینه فرستاد . رجاء پنهانی وارد مدینه شد و نزد امام رضا رسید و دست خط مأمون و نامه فضل بن سهل را تقدیم داشت بطوریکه تصریح نموده‌اند حضرت رضا از قبول این دعوت اکراه داشت چون میدانست این کار به درستی پیش نرود ولی از آنجائیکه جز اجرای حکم مأمون چاره‌ای ندید پنهانی از مدینه به بغداد آمد سپس از راه ماه بصره که همدان و نهاوند و قم باشد بخراسان رهسپار گردید و به مرو رسید .

پس از ورود حضرت رضا به مرو روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری فرمان ولیعهد حضرت از طرف مأمون صادر گردید و با اینکه آن حضرت ۲۲ سال از مأمون بزرگتر بود رسماً بنام ولیعهد مأمون انتخاب شد ابتدا عباس فرزند مأمون و سپس عموم مردم خراسان با او بیعت کردند و در فرمائی که در این مورد از طرف مأمون صادر گردید علاوه بر تفویض عنوان ولایت عهدی به علی بن موسی الرضا امر شده بود که از این تاریخ بیعت بجای رنگ سیاه عباسیان رنگ سبز علویان اختیار شود ، و بر

منبرها بنام حضرت رضا خطبه خواندند و دینار و درهم بنام آن حضرت سکه زدند و کسی نماند که لباس سبز نپوشد مگر اسماعیل بن جعفر بن سلیمان بن علی هاشمی که عامل مأمون در بصره بود و از پوشیدن لباس سبز امتناع ورزید و گفت این نقض بیعت است و نافرمانی را آشکار ساخت پس مأمون عیسی بن یزید جلودی را بر سر وی فرستاد و چون نزدیک بصره رسید اسماعیل بدون خنک و نبرد گریخت و جلودی داخل بصره شد و آنجا اقامت گزید و اسماعیل نزد حسن بن سهل رفت و حسن بن سهل وی را زندانی کرد و درباره او از مأمون کسب تکلیف نمود. مأمون در جواب حسن بن سهل نوشت که اسماعیل را روانه مرو کند حسن بن سهل اسماعیل را به مرو فرستاد ولی قبل از آنکه به مرو برسد مأمون دستور داد او را به گرگان ببرند و در آنجا در زندان نگاهدارند.

با این ترتیب اعلام ولیعهدی حضرت رضا در بین ایرانیان و علویان با شادی و سرور خاصی مورد موافقت قرار گرفت و ظاهراً اعتراضی از طرف عباسیان مقیم ایران نیز مشاهده نشد ولی عباسیان مقیم عراق و عربستان از این کار مأمون سخت به هراس افتادند و در پی چاره جوئی برآمدند.

(نا تمام)

مطایبه

همه کس را دندان بترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی
(سعدی)